

## گزارش کارگاه تبارشناسی فوکو در مطالعات الهیاتی و تاریخی

مدرس : دکتر عبدالمجید مبلغی

تاریخ برگزاری: 5 دیماه 1402

دکتر مبلغی (مدرس) در ابتدای کارگاه ضمن خیر مقدم به شرکت کنندگان از مرکز تحقیقات امام علی (ع) و مرکز آموزش های آزاد پژوهشگاه بابت برگزاری کارگاه تشکر کرد و مباحث مطرح در کارگاه بدین ترتیب دسته بندی کردند:

### الف) توضیح مقدماتی

#### ب) مبحث اصلی در دو سطح گفتگو:

1. بحث گفتمان و توضیح اینکه قدرت مویرگی در گفتمان به چه معناست؟ معنای قدرت مویرگی در گفتمان چگونه بر مجموعه تأملات و رویکردهایی که در حوزه روش شناسی ناشی و منشعب از تفکرات فوکو عرضه می داریم سایه انداخته و سیطره دارد. دیرینه شناسی، تبار شناسی و مسئله نظام آگاهی، دیالکتیک دانش و قدرت و این مفاهیم کنونی در مبحث روش شناسی از چه قرار است.

2. تطبیق این مباحث بر یک حوزه تاریخی و الهیاتی (سده های نخست اسلام) و اینکه چگونه می توان از این مباحث به صورت عملی در یک فضای کاربردی بهره گرفت.

#### ج) تعامل شرکت کنندگان با مدرس و طرح بحث و برداشت از بحث از سوی آنان و گفتگو

### مفهوم

در بخش روش شناسی به چند حوزه پرداخته شد، اگر مفهوم قدرت مویرگی به درستی فهم نشود به درستی به مفهوم قدرت در اندیشه فوکو دست پیدا نمی کنیم. ما ایرانیان در معنی مؤثر کلمه نه در معنی فراگیر برای همگان؛ بخش عمده از جامعه علمی ما فوکو را به غلط فهمیده اند و در این غلط فهمی همداستان هستیم با بخشی از جریان توضیحی و تشریحی و تفسیری در باب فوکو که خارج از ایران شکل گرفته و به ما هم سرریز کرده

است و یک نگاه و انگاره غیر دقیق درباره فوکو پیش ما از او شکل گرفته است، بدین ترتیب ابتدا باید موضع خود را در فهم فوکو مشخص کنیم، فوکو از اصحاب قرارداد و سوشال کانترکت نیست از اصحاب قدرت و مطالعات قدرت پایه است. بنابراین فوکو بر سیاست زیستی نظر دارد نه سیاست مکانیکی. آنگونه که خیلی ها در ایران و یا خارج از ایران به فوکو می پردازند اگر چه از سیاست زیستی یاد می کنند اما این مغله زبانی بیش نیست در واقع ذیل این عنوان فوکو در امتداد اصحاب قرارداد و سیاست مکانیکی فهم می شود یک اشتباه خیلی جدی در فهم فوکو وجود دارد، فوکو مکانیکال فهم می شود در حالی که فوکو وجه مکانیکی ندارد و آنچه که فوکو دنبالش هست اساسا ارگانیکال و زیستی هست. اگر رد یابی شود این دشواره و اشکال را ، پروژه و برنامه فوکو را دستمایه یک رویکرد اینگونه قرار دهیم ، در خواهیم یافت آنچه که سبب شد درک از فوکو مخدوش و مشوش شود بازگشتی بود که به واژه Power یا قدرت در انگلیسی انجام داد شد. Power در انگلیسی به معنای قدرت خیلی وجه مکانیکی دارد و این واژه با واژه لوک باخ در فرانسه که فوکو آن را به کار می گیرد به معنای قدرت یک تفاوت ظریف دارد که خواستگاهی هست که درک را از فوکو از ابتدا تا ثریا کج شکل داده است. قدرت در معنای فرانسوی را با قدرت در معنای انگلیسی به اشتباه گرفتن، باعث درک اشتباه از اندیشه فوکو را درباره قدرت گردید. بخش سازنده، جنریتیو و مولد و برساختگی منجر به سازندگی فوکو تا حدی حذف شده است و فوکو صرفا یک برساخت نمای انتقادی فهم شد.

( Power ) قدرت از دید واژه شناسی در زبان انگلیسی بیشتر به نظم ساختاری توجه دارد و اعمال فشار منجر به تغییر در چیزی را مدنظر قرار می دهد یک نوع امکان منجر به انتقال در آن لحاظ شده است، حس عضلات را محکم کردن را به آدم منتقل می کند و کمتر به امکانیت ناشی از یک بضاعت ممکن برای شکل دادن به موقعیت های متنوع و بعضا متعارض فهمیده می شود. ولی قدرت در زبان فرانسه در معنای عام کلمه فتوت، پایندگی و رادمردی را می توان در نظر گرفت. ولی در دیدگاه فوکو میشه واژه فره را در نظر گرفت، احتشام و جلال و شکوه نظر دارد که به عمل موجب انتخاب ها یا امکان های منجر به انتخاب های متنوع می شود البته وقتی وارد ادبیات فوکو می شود وجه انتخاب گرایانه اش به صورت نظام مند کاهش پیدا می کند و آنجا هم عمدتا متمرکز میشود

بر ظرفیت برآمده از بضاعت که به می تواند به صور مختلف به فراخور مناسبات بیرونی و محیطی بروزها و ظهور های متنوعی را داشته باشد.

در ادامه مدرس کارگاه با قرائت شعری از فردوسی به این نکته تأکید کرد قدرت نه به معنای مکانیکی بلکه به معنای زیستی و فره و امکانات مد نظر فوکو در بحث قدرت بوده است. بدین ترتیب وقتی در مورد اندیشه فوکو بحث می شود مبحث در سه سطح تأمل فوکویی، تأمل پیشا فوکویی و تأمل غیر فوکویی لحاظ می شود و تفاوتی در وضعیت ارگانیک و نه مکانیکی رویکرد فوکو هست، این سه سطح تفاوت دیدگاه ارگانیک و مکانیکی مشهود و قابل تشخیص است یکی در حوزه کارگزاری، در حوزه تاریخ مندی و در حوزه کارویژه. ارگانیک ها خود بازتولیدگر هستند، این ها با دستگاه های مکانیکی خیلی فرق می کنند چون دستگاه های مکانیکی به کارگزار بیرونی نیاز دارد و کارگزاری اش وابسته به بیرون هست و به یک دخالت خارجی نیاز دارد.

فوکو که از قدرت حرف می زند در گفتمان فوکویی با این مواجه هستیم که گفتمان ها از دل همدیگر بر می آیند همان استعدادی که بر آمدن و برخاستن شکل می دهد همان استعداد باعث ظهور و برآمدن گفتمان دیگر خواهد بود و گفتمان ها مثل سلول ها مثل موجودات زنده گفتمان های بعدی را شکل می دهند اگر چه به امکان های زیستی منجر به ارتقاء نیاز دارند آن امکان درون گفتمان هست آن زایش پیامد نوعی بهم رسیدن و همایش و آمیزش هست. مبحث دوم مبحث تاریخ مندی است در نگاه های مکانیکال با یک تاریخ دالانی مواجه هستید در حالی که در نگاه های ارگانیک شما با رشته های ژنتیک مواجه هستید یعنی برخلاف رویکرد مکانیکی تاریخ هر موقعیتی تاریخی هست از زمان ایجادش و بعد و قبلش تاریخی ندارد اما با اشکال مشابه خود یک تاریخ و ارتباط انتزاعی دارند ما فرض می کنیم یک مکانیک ادامه نوعت مشابه خود است. اما یک درخت تا یک میلیون سال می توانید تاریخش را درون خودش ببینید تاریخش درونش نوشته شده است با آزمایش رشته های ژنتیکی درون بدن سابقه نسلی افراد به هم را در تاریخ به هم پیوند خواهد زد تاریخ مشترک درون وجود انسان یا هر موجود ارگانیک دیگر نوشته شده است و تک تک سلول ها به این شهادت می دهند. بنابراین گفتمان ها درون خود گذشته را دارند؛ گفتمان الان گفتمان جمهوری اسلامی درون خود گذشته خود را دارد صفویه، قاجاریه، ساسانی،

هخامنشی و ... درون خود دارد؛ مسئله این نیست که چقدر با این گفتمان ها قرابت دارد یا ندارد؛ مسئله این است که اساسا نمی تواند از این ها منفصل باشد. مسئله سوم در حوزه کارویژه خودش را نشان می دهد. در واقع تفاوت دیگر میان ارگانیکسم و مکانیکسم در استقلال کارویژه ای است. ارگانیکسم یک مجموعه مؤثر دارای ساختار فرماندهی مؤثر هست. یک مغزی دارد که در قالب سلسله اعصاب در چهارچوب سلسله اعصاب در به صورت مویرگی درون آن پیکره خودش متصل هست و یک جنبه انتزاعی فرا ماده دارد .

یک نکته مهم در باره فوکو را باید لحاظ دانست: فوکو از ارگانیکسمی حرف میزند که این ارگانیکسم سلسله اعصاب دارد، درد دارد، مشکلی اگر در یک عضو رخ دهد بقیه اندام هم به درد می آید. بنابراین فوکو از سیاست زیستی صحبت می کند یعنی قدرت در معنی سازنده آن حرف می زند، از قدرت زیستی حرف می زند و در این سه حوزه خودش را نشان می دهد تفاوتش خودش را نشان می دهد و مشخص می شود درک غلطی از فوکو وجود دارد. تفاوت در همین درک باعث می شود درک درستی از اندیشه فوکو صورت نگیرد و پروژه فوکو با پروژه هابز اشتباه گرفته شود. آنجا اشتباه گرفته می شود که وقتی در حال خوانش فوکو هستیم یا بر اساس فوکو برنامه پژوهشی خود را خوانش می کنیم دعوا را بر سر نحوه کارگزاری و نسبتش با نهاد در حوزه سیاست و یک سطحی از این دست برای مطالعه خود در نظر می گیریم در حالی که اساسا فوکو از یک امر عمیق تری صحبت می کند. فوکو نه تنها به قدرت انتقادی می پردازد بلکه به قدرت سازنده هم می پردازد و می گوید چگونه آگاهی هایی ساخته می شود نظامات قدرتی ساخته می شود ترکیبات میاننداری از دل مناسبات برمی خیزد که این نظامات و این ترکیبات این ساختمانندی ها به شیوه ی خلاقانه جهان های تازه ای را ایجاد می کنند که اگر بخواهیم آن جهان را بفهمیم هم باید مستغرق در خود آن جهان شویم هم آن جهان را دیرینه شناسانه دریابیم و هم در وهله بعدی در وهله جدی تر آن جهان را تبار شناسانه فهمید. همانطور که ارگانیکسم در طول دوران دچار تغییرات ژنتیکی و ساختاری شده است نظام های آگاهی هم دچار تغییراتی شده اند که باید شناسایی و تبار شناسی و دیرینه شناسی شوند، فوکو در پی شناخت سطح متفاوتی از قدرت مویرگی در جامعه است؛ وقتی که فوکو از قدرت مویرگی صحبت می کند به چیزی مشابه ابرمرد نیچه اشاره می کند ابرمرد نیچه سرسلسله جنبان قدرت گرایان

در مقابل قراردادگرایان است، برای فوکو قدرت معرف یک ساختار خطی نیست بلکه قدرت یعنی همه با هم مثل آنچه در بدن انسان وجود دارد در حال جنگ هستند جنگ همه با هم نه جنگ همه با هم هابزی که صلح می شود و تمام می شود، جنگ همه با هم زیستی در بدن انسان هر پنج دقیقه سلول های سرطانی می خواهند ما را به سمت سرطان ببرند اما دیگر سلول ها سلول هایی که وظیفه مبارزه با سلول های سرطانی را دارند آنها را سرکوب می کنند. در بدن ما همیشه جنگی هست میان مبارزان دیروز و همین طور باکتری های بهم زننده نظم و دیگر بخش های بدن. همیشه جنگی هست میان متابولیسم و سوخت و ساز و دیگر خش های زیستی ما که می خواهند انرژی را به گونه ای دیگر از آن خود بکنند.

هابز زمانی که از قدرت سخن می گفت در معنی خطی و مکانیکی اش بکار می برد ، قدرتی که الف بر ب اعمال می کند و به میزانی که الف یک قدم جلو می آید ب یک قدم عقب می رود (این می شود قدرت هابزی) اما در نگاه فوکو به صورت هوشمندانه ای قدرت ذاتی زندگی است زیست اساسا همه جا با قدرت معنی پیدا می کند در جهان ذهن هم همه چیز بر پایه قدرت است. چنین قدرتی اگر با ادبیات هابزی بخواهیم بحث کنیم تا مرحله صلح پیش می رود و قدرت مهار می شود اما از نظر فوکو اتفاقا صلح صورت پیچیده تری از جنگ هست چرا که در صلح می جنگی بدون اینکه شمشیرت را در آسمان بچرخانی اما به صورت برنده تر و در عین حال نامرئی تری قدرت اعمال می شود با پنبه سر بریده می شود (مثال پزشک همین که یونیفرم می پوشد و بیمار همین که با سر خم و درد به پزشک مراجعه می کند، پزشک می تواند بدن بیمار را از آن خود کند بر بدن بیمار طبق آموزشی که خود آن آموزش هم از جنس قدرت هست درمان ارائه کند اینجا بیکار مقهور قدرت پزشک است اگر چه در صلح به سر می برند و بیمار سر خم می کند پول هم می دهد) قدرت مویرگی و قدرت زیستی یعنی این . هر چه پیش میرویم وجه زیستی قدرت در جهان بیشتر میشود. در قرون وسطی وجه زیستی قدرت کمتر هست چرا که آگاهی ما محدود تر بوده است اگر برگردیم به عقب تر (یونان و ...) هم وجه زیستی قدرت کمتر هست . امروزه با وجود هوش مصنوعی ما بخش تکامل یافته ای از آگاهی انسان مواجه هستیم که خیلی زیستی تر هست و یک ارگانیسم پیچیده و چند وجهی هست. قدرت در جهان ما قبل مدرن متمرکز و خشن بوده و حالت مکانیک تری

داشت. اما در دنیای مدرن قدرت بالای سر آدم هست بدون اینکه مشاهده شود چون قواعدی در جامعه تعریف شده برای رفتار که اگر خارج از آن رفتار شود روانشناسی آن رفتار را بیمار گونه و جامعه شناسی رفتار ضد اجتماعی و ... می دانند، پس خود آدم اعمال قدرت و قهرآمیز در رابطه با خودش رفتار می کند و این جلاد قدرت مند دیروز خیلی زیستی تر شده است. بدین ترتیب با پیچیده تر شدن آگاهی و ذهن، مناسبات و روابط پیچیده تر و قدرت زیستی و مویرگی آن بیشتر شکل می گیرد.

### **گفتمان از چشم انداز فوکو**

فوکو نظام های آگاهی و گفتمانی را همچون نظام های زیستی می بیند و از دی ان ای و از توالی یابی و تبار شناسی به مثابه امکانی برای فهم گفتمان یاد میکند. برای فوکو گفتمان به چه معناست؟ گفتمان "یعنی آن جایی که حقیقت و واقعیت در آن ساخته می شود و برآمدنش تابعی هست از بهم رسیدن عمل و دانش" یعنی دانش ما با عمل ما یعنی "دانش / عمل" یک نحوه ای از بروز و ظهور را شکل و شمایل می بخشد که حقیقت و واقعیت یعنی رئالیتی به مثابه حقیقت و تروث به مثابه واقعیت را شکل می دهد. بنابراین حقیقت و واقعیت تابعی هست از نحوه به هم رسیدن دانش و عمل. فوکو یک فیلسوف پسا ساختارگراست و دلمشغول رژیم های حقیقت هست یعنی حقیقت را برساخته می داند و اساسا می خواهد بگوید حقایق چگونه ساخته می شوند منتها حقایقی که به باور او حقایقی هستند که ریشه های گفتمانی دارند. فوکو یک کانتی نیست یک نئو کانتی نیست، آن فوکویی که محل مراجعه ما هست فوکو تبار شناس است این فوکو مثل کانتی ها و نئو کانتی ها فکر نمی کند حقیقت مؤثر و مستقلی وجود دارد که ما باید بشناسیمش؛ خیر می گوید حقیقت را ما با گفتمان می سازیم؛ چگونه می سازیم؟ درون گفتمان؛ اطلاعات معنا گذاری و کد گذاری و در واقع تعیین یابی پیدا می کنند که ما را در موقعیت نرماتیو و هنجاری نسبت به آنها قرار می دهد. اما واقعیت یعنی حتی فهم ما از موقعیت هم تابعی از این حقیقت گفتمانی هست که بر سر واقعیت خراب می شود. فوکو در وهله ی اول یک فوکویی هست که نگاهش فراخ نگر تر هست و هنوز درگیر جزئیات نشده است و اینجا ما فوکوی دیرینه شناس و باستان شناس Archaeologist روبرو هستیم. اما بعدها فوکو پیچیده تر می شود و یک قدم جلو می گذارد و میگوید آرکیولوژی

بار ما را بر نمی بندد، گره ما را باز نمی کند مشکل ما را حل نمیکند، ما باید به سمت تبارشناسی برویم. ابتدا معنی مصطلح دیرینه شناسی و باستان شناسی را می گویم نه معنی فوکویی آن را. دیرینه شناسی به معنای مطالعه، هنر، رسم و رسوم و آنچه‌ای هست که ما در ارتباط با دانش های باستانی انجام می دهیم وقتی به گذشته شان بر می گردیم. فرآیند کشف و تحلیل آثار گذشتگان. تبار شناسی در معنای عمومی اش به این معناست که آینده را بر پایه گذشته به واسطه آنچه از گذشته به آینده آمده فهم می کنیم. فوکو اینها را می برد در حوزه نظامات آگاهی، در نگاه فوکو گفتمان در معنی دیرینه شناسانه اش که نگاه نخستین فوکو است، یک جنبه ی امکان سنجانه ی منجر به احیای دارد و از اصطلاح قدم زدن در اتاق آرشیو استفاده می کند. اما نگاه تبار شناسانه جدی تر هست و بضاعت منجر به تنوعی از مناسبات میشود؛ صرفا مثل یک آرکیولوژیست نیست که یک مسئله را در ارتباط با گذشته و در پی احیای شرایط گذشته فهم شود؛ خیر؛ در نگاه تبارشناسانه از امروز به گذشته نگاه می شود، امروز حاضر هست در فهم و شناخت ما و این حضور پیامدی در ارتباط با گذشته دارد و عواقبی در پیوند با آینده دارد. در تبار شناسایی بیش از اینکه به گذشته فکر شود به امروز و آینده توجه می شود چرا که یک موجود زیستی را بنام آگاهی در نظر می گیریم قدرت درون آن انواع و اقسام فعل و انفعالات را رخ می دهد برای اینکه بفهمیم در آینده منتظر چه هست باید ببینیم آن بضاعت زیستی اش از چه قرار است آن توالی ژنتیکی اش به چه صورت است. ما رژیم های نهفته درون آن را برملا می کنیم؛ رژیم سلطه رژیم دانش، چون رژیم سلطه و دانش تاریخی هست که امکان های منجر به آینده را نشان می دهد. به رویداد های ذهنی رویدادهای کوچک و به ظاهر بی ارزشی توجه می شود که اتفاقا معرف ظرفیت های زیستی هستند. به ژنتیک توجه می شود، چیزهایی اهمیت دارد که برای تاریخ نگار کلاسیک اهمیت ندارد.

در عصر پیشا ویکتوریا امر جنسی درون جامعه جاری بود و محدودیت هاش از جنس موانع فیزیکی بود از جنس موانع اخلاقی نبود برای همین هر جا که موانع فیزیکی قرار داده شده بود امر جنسی محدود می شد ولی هر جا که این موانع فیزیکی نبود امر جنسی جاری و ساری بود در نحوه لباس پوشیدن در شیوه اقدام و عمل در منطق مواجهه آدم ها با همدیگر در زبانی که به کار می بردند؛ مفاهیم جنسیت زده نبود جنسیتی نبود. اما در عصر

ویکتوریا یک اتفاقی افتاد که رژیم حقیقت متفاوتی ساخته شد؛ یک رژیم تازه ای شکل گرفت گفتمان ویکتوریایی و همان گفتمان قرن هجدهمی انگلستان هست انقلاب صنعتی رخ داده است، اینجا دیگر قرار نیست آدم ها درگیر امر پراکنده جنسی باشند چراکه باید کار بکنند در این دوره و یکی باید کارفرما و یکی باید کارگر شود و آن ساختار فئودالی وسیع در حال بهم خوردن است و باید آدم ها در یک هرمی قرار بگیرند یکی صاحب کارخانه، یکی کارمند بخش اداری، یکی کارگر صفر شود و باید کار کند و باید درگیر نحوه پول درآوردنی شود که فقط زنده بماند که اگر بخواهد بیشتر درآورد دیگر تن به چنین کاری نمی دهد؛ تمام اینها رژیم حقیقتی را بر ساخته که در ادامه این حقیقت نحوه ی زیست دیگری شکل می گیرد و درون این رژیم حقیقت دیگر امر جنسی نمی تواند هر جایی جاری و ساری باشد و آدم ها را از تمرکز بر کار باز بدارد اینجاست که اتاق خواب اختراع می شود و فوکو به ما یاد می دهد که اتاق خواب هم یک اختراع است تصور نکنید اتاق خواب یک امر همیشگی و بی کرانه در تاریخ بوده و همیشه به صورت تام و تمام در تاریخ بوده است. اتاق خواب یک اختراع در نظام آگاهی است. گفتمان ها میل دارند خود را بی کرانه و بی زمان و مکان و همیشگی نشان دهند گویی همیشه همین حقیقت بوده است و می گویند حقیقت آلترناتیو وجود ندارد و دیدن دیگری معنا ندارد و هر چه بین آنها هستش همان چیزی هست که گفتمان ها بهش می گویند بد، اگر گفتمان گفتمان فلسفی یونان است بهش می گوید توهمات سوفیتی، اگر گفتمان الهیات و استلاستیک هست بهش می گوید به اصطلاح انگاره های کفر آمیز، اگر گفتمان مدرن هست بهش می گوید جهالت و جمود؛ هر گفتمانی آن آدر (دیگری) خود را به طریقی پس می زند، به طریقی بیرون می اندازد. فوکو توضیح می دهد که حقایق درون اینها زمان و مکان دارند تاریخ مصرف و آغاز و پایان دارند ، اینجا دیگر باید امر جنسی در دوره ویکتوریا محدود شود اتاق خواب اختراع می شود و دیگر آدم ها باید بدانند چطور باید درگیر این امور شوند و حتی مرزهای سن و سالش مشخص ی شود دقیق می شود مثلا سن شروع 18 سال است و 17 سال نیست؛ بدین صورت هست به دین صورت نیست؛ و حقیقت ساخته می شود.

بحث حقیقت تا حدی توضیح داده شد و بحث مهم دیگر بحث دانش هست.



فوکو بسیار پیچیده و پروژه فوکو هم بسیار قدرتمند است و هم خلاق و ایده پرداز هست و هم بسیار دقیق و ظریف هست.

در بحث دانش، فوکو می خواهد بداند که چگونه آدم ها از طریق رژیم های حقیقت اداره می شوند. آنچه در رژیم های حقیقت به اداره آدمی خیلی کمک می کند در آخرین پله جایی که آدم در دامان رژیم حقیقت می افتد دانش هست. دانش در نگاه کلاسیک، ادعای بزرگی پشت خودش دارد. دانش می گوید من جرعه ای از حقیقت هستم ترشخی از حقیقت هستم، حقیقت بزرگ تر از دانش است اما دانش معرف بخشی از حقیقت هست این نگاه کلاسیک به دانش است، فوکو می گوید ذهی خیال باطل اتفاقا دانش ابزار سلطه است اگر مارکس در نگاه فکویی با ساده نگری تصور می کرد ابزار سلطه ابزار تولید است؛ فوکو می گوید خود کارخانه هم یک پیامد است بخشی از زنجیره نتایج را باید ببینیم. فوکو سعی می کند نشان دهد چگونه دانش برساخته است و چگونه آن رژیم حقیقت دانشی را می سازد که آن دانش ما را شکل و شمایل می دهد و چگونه آدم ها درون شبکه ای از روابط قدرت و دانش بیش از آنکه سوژه باشند یعنی فعال ما یشاع باشند و فهمنده ی در واقع مدرک (درک کننده) باشند؛ اینها ابژه هستند. اگر دانش ابزار سلطه هست آنگاه می رسیم به آن وجه کاربردی و عملیاتی پروژه و برنامه پژوهشی فوکو، اگر به این صورت هست آنگاه برای اینکه کار تبار شناسی انجام گیرد؛ باید دانش روی میز را، دانش و نظام آگاهی هر دوره را پرابلماتایز کرده و به پرسش کشید شود؛ اگر عصر جدید آمده و گفته عقل درست است و هر آنچه که در آن نظام آگاهی که مطرح می شود عاقلانه است، همین باید به پرسش کشیده شود. باید آن آگاهی موجود را محل مناقشه قرار داده و باید وقعیت ها را نه آنگونه که دانش موجود آشکار می کند بلکه در ارتباط با آن عقبه و تبار موثر در به وجود آمدن و زایش و پرورش شان درک شود. بنابراین نیاز هست به آن نظام آگاهی برگردیم و ببینیم چه گذشته ای پشت یک موقعیت هست.

